

پسا ساختارگرایی، قدرت و فقر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل (مطالعه موردی: مفهوم امنیت انسانی)

حجت داوند^۱ محمد داوند^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱/۲۶

چکیده

امروزه نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل، از تحلیل بسیاری از ریشه‌های دغدغه‌های جدید در سیاست جهان، نظیر مشکلات زیست‌محیطی، گرسنگی و مهاجرت، باز مانده‌اند. این موضوع سبب شده تا گرایش‌هایی در دیسپلین روابط بین‌الملل شکل گیرند که ساختارها و الگوهای آنها با جهان واقع و معیارهای علمی مطابقت نداشته باشد. یکی از این گرایش‌ها، «امنیت انسانی» است. نظریه‌پردازان این مفهوم، اجماع خاصی بر اصول و ساختار امنیت انسانی ندارند و کشورهای در حال توسعه را بدون شواهد علمی، مرجع اصلی تهدیدات علیه امنیت بشریت می‌دانند. حال جای پرسش است که چگونه می‌توان رابطه قدرت و بحران نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را تحلیل نمود؟ با کنکاش در بنیادهای پارادایم پسا ساختارگرایی در ارتباط با بازتاب رابطه قدرت-دانش و تفسیر افراطی از قدرت در نظام معنا، مشخص گردید: مفهوم امنیت انسانی، در شناسایی تهدیدکنندگان امنیت بشری، سهم عمده‌ای از کشورهای صنعتی و نظام سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرد. همین رویکرد بنیادهای نظری و روشی امنیت انسانی را از معیارهای علمی دور نموده است. لذا، این گرایش که از آن به مثابه «پارادایم» نیز یاد شده، کمک شایانی به پیشرفت اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل نمی‌کند. رویکرد تحقیق حاضر تحلیلی-تبیینی، نوع آن نظری-انتقادی، شیوه تجزیه و تحلیل داده‌ها کیفی و روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌پردازی، پسا ساختارگرایی، قدرت، امنیت انسانی، روابط بین‌الملل

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران
h.davand@modares.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران Davand@modares.ac.ir

۱- مقدمه

امروزه بسیاری از دانشوران روابط بین‌الملل نمی‌توانند برای توصیف، تحلیل و نقد یک پدیده تنها از یک منظر به آن توجه نمایند؛ چرا که ارتباطات بین‌المللی و نقش فزاینده گروه‌های اجتماعی در سیاست در بسیاری از مواقع، مقوله «سطح تحلیل» را بی‌اعتبار ساخته است. این خود مدتی است که اندیشمندان را به این فکر واداشته است که نظریه‌پردازی علمی در روابط بین‌الملل را تمام شده فرض کنند. از همین رو، دیوتیاک^۱ و دردریان^۲ این پرسش را مطرح می‌نمایند که آیا دولت دارای حاکمیت در تمامی صور حقوقی خود ناپدید نشده و به زودی در موزه مدرنیته عتیقه نخواهد شد؟ (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۹۵). به تبع آن سیلوستر نیز می‌پرسد: آیا در دنیای جهانی شده‌ی بعد از جنگ سرد نظریه در روابط بین‌الملل به سرانجام رسیده است؟ (Sylvester, 2013: 609-626). به همین جهت در دهه حاضر، برخی از اندیشمندان شاخص روابط بین‌الملل از ناکارآمدی «نظریه‌های کلان» روابط بین‌الملل در پاسخگویی به مسائل بوجود آمده ناشی از فضای پست‌مدرن سخن می‌گویند. چنانکه براون اظهار می‌دارد گرچه در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به مکاتبی نظیر ماکیاولیسم و والتزیسم (ساختارگرایی) اتکاء زیادی می‌گردد؛ اما مکاتب مزبور به مثابه یک نظریه کلان، عاجز از درک و تحلیل منطقی کل ابعاد و زوایای علوم انسانی هستند (Brown, 2013: 483-490). از اینروست که مشیرزاده می‌نویسد: «یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر مناظرات نظری را در رشته روابط بین‌الملل تحت تأثیر قرار داده، بحث در مورد اهمیت، امکان‌پذیری، و مطلوبیت نظریه‌پردازی‌های غیر غربی در این حوزه است» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

1- Richard Dvytyak

2- James Dardariyan

با این وجود، تزلزلی اساسی در چیرگی نظریه‌های غربی بر روابط بین‌الملل پدید نیامده است؛ چرا که نظریه غیر غربی در روابط بین‌الملل محلی از اعراب ندارد و نظریه‌پردازان غربی نیز در صدد رفع ایرادات اساسی و پیدا نمودن بازخورد مثبت از نظریه‌های کلان در تطابق با واقعیت هستند. به عنوان نمونه ویلیامز مدعی است که بر خلاف تصوّر غالب از نقش تنازعی دو نظریه کلان لیبرالیسم و رئالیسم در روابط بین‌الملل، رئالیسم از بنیان‌های نوع خاصی از لیبرالیسم دفاع می‌کند. وی ضمن آسیب‌شناسی این رهیافت اشتباه (فهم نادرست از کارکردهای دو نظریه مزبور) در محافل علمی روابط بین‌الملل، به معرفی نظریه لیبرالیسم واقعگرا^۱ به عنوان یک نظریه کلان علمی - هنجاری می‌پردازد. او استدلال می‌کند که شروع نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوّم توسط نظریه‌پردازان واقعگرای کلاسیک در ایالات متحده آمریکا بوده است.^۲ این نظریه‌پردازان یک پشتوانه معرفتی و نه علمی^۳ در مقابل هژمونی [علمی] مطالعات علوم سیاسی آمریکایی برای اندیشمندان روابط بین‌الملل پس از جنگ دوّم، ایجاد نمودند. از اینرو، هرچه روابط بین‌الملل از این نقطه عطف تاریخی (پس از جنگ جهانی دوّم) فاصله گرفته؛ به سمت معیارهای علمی علوم سیاسی نزدیکتر شده است (Willias, 2013: 647).

(650) انحصارطلبی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل سبب شده تا نظریه‌هایی شکل گیرند که از اصول و رویه‌هایی علمی نظریه‌پردازی تبعیت نکنند، ربط وثیق عامل قدرت دولتی در شکل‌گیری مسائل روز و بحران‌های انسانی را در نیابند و نهایتاً عرصه را برای ژورنالیست‌ها و اصطلاحاً، جولان نظریه‌های عامه‌پسند باز گذارند. یکی از این نظریه‌ها (مفهوم)، امنیت انسانی است. این مفهوم اگرچه برخاسته از شرایط و اقتضائات

1- Liberal Realism

۲- بسیاری بر این باورند که نقطه عطف نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل به پیمان وستفاليا و یا به نظریات متفکرینی همچون توسیدید یا ماکیاولی برمی‌گردد.

3- Scientific

پست‌مدرن است؛ چنانکه بررسی خواهیم نمود، رشد و نضج آن در وهله اول با رابطه قدرت- دانش پیوند خورده و متعاقباً مبانی معرفتی و علمی آن بر اساس تعریف نامشخصی که از قدرت به دست می‌دهد، سست و متناقض است.

با این اوصاف، این پرسش مطرح خواهد شد که چگونه می‌توان ربط وثیق جایگاه قدرت به بحران نظریه‌پردازی (دانش) در رشته روابط بین‌الملل را آشکار نمود؟ این ارتباط بر اساس چه پارادایمی بیشترین قابلیت تحلیل را داراست؟ و نمودهای عینی این پارادایم در نظریه امنیت انسانی به عنوان یک نظریه غیر علمی چگونه قابل استناد است؟ به عقیده نویسنده با بهره‌برداری از مبانی پارادایم پسا ساختارگرایی در ارتباط با رابطه قدرت و دانش می‌توان تحلیل نمود که برخی از نظریه‌های جدید روابط بین‌الملل از جمله نظریه (مفهوم) امنیت انسانی که مدعی نمایندگی در فضای پست‌مدرن (کاهش قدرت دولت در نظریه‌پردازی) هستند، از دو ویژگی برخوردار هستند: اولاً، به روال گذشته بازتاب رابطه قدرت- دانش در آنها مشهود است؛ ثانیاً، از آنجایی که تحلیلی صحیح از نقش قدرت (نسل اول) در تداوم بحران‌های انسانی به دست نمی‌دهند، غیر علمی هستند. بنابراین، مفهوم امنیت انسانی از این ظرفیت برخوردار نیست تا دیسپلین روابط بین‌الملل را از بحران نظریه‌پردازی وارهاند.

۲- پسا ساختارگرایی و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل با تأکید بر رابطه قدرت و دانش

ارائه یک تعریف روشن از پسا ساختارگرایی که توافقی عمومی درباره آن وجود داشته باشد، غیر ممکن است (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۰۶)، اما در ارتباط با مبحث قدرت و دانش از منظر پارادایم پسا ساختارگرایی دو تفسیر متعارف (تفسیر فوکویی) و افراطی (تفسیر لوکسی) را برای کاربرد در این تحقیق می‌توان مد نظر داشت. منظور از «متعارف بودن» این

است که بین دانش و قدرت، رابطه‌ای متقابل وجود دارد، در حالی که در «تفسیر افراطی»، بین قدرت و نظام معنا و نمودها هیچ رابطه مستقیمی مشاهده نمی‌شود.

۱-۲. درهم‌تنیدگی قدرت و دانش؛ چیرگی نظریه‌های غربی بر روابط بین‌الملل (تفسیر متعارف): آنچه امروز به عنوان تفکر پسا ساختارگرا شناخته می‌شود، ریشه در اندیشه‌های افرادی چون وینگشتاین^۱، هایدگر^۲، لاکان^۳، دریدا^۴ و فوکو^۵ دارد. همه این متفکران به عقل سوژه‌محور بدبین بوده و گفتمان فلسفی مدرنیته را به نقد کشیده‌اند. شکل روشنی از این نقد را می‌توان در اندیشه فلسفی هایدگر یافت. از دید هایدگر، فرض دکارت در خصوص جدایی اساسی میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی به وضعی انجامیده که در آن علم به مثابه معرفت برتر و مجزا تفوق یافته و مبنای هستی شده است. بر طبق این روایت، ذهنیتی منفک و مجزا بر فراز جهانی از اشیای منفعل قرار گرفته است و آن را بر وفق علائق خود مورد تأمل، مشاهده و داوری قرار می‌دهد. پس، رابطه انسان با جهان، ابزاری یا فن‌آورانه است؛ بدین‌سان سوژه از جهان می‌گسلد و جهان از طریق انقیاد به اراده فن‌آورانه انکار می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۰۱). فوکو نیز معتقد است که قدرت و دانش، مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. علوم انسانی به عنوان جزئی از فرآیند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف را در بستر روابط قدرت مورد تبیین قرار می‌دهند (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۳۹). در این راستا لیوتار^۶ هم به تجاری شدن دانش و آگاهی و هم به ابزارگونه شدن دانش در برابر قدرت می‌پردازد. در جهان امروز دانش به خصوص کنترل اطلاعات کانون اصلی

1- Ludwig Josef Johann Wittgenstein

2- Martin Heidegger

3- Jacques Lacan

4- Jacques Derrida

5- Paul Michel Foucault

6- Jean-François Lyotard

درگیری بر سر قدرت است و همانگونه که در گذشته دولت-ملت‌ها بر مواد اولیه و کارگر ارزان با یکدیگر می‌جنگیدند؛ اکنون برای کنترل اطلاعات به جنگ می‌پردازند (منوچهری، ۱۳۷۶: ۴۱). به همین جهت عسگرخانی و همکاران تأکید می‌کنند در این فضا، پسا ساختارگرایی به مثابه یکی از رهیافت‌های دگرگونه، با اشاره به نقش نظریه در ساختن و شکل دادن به موضوع دارای اهمیت تحلیل، امکان یک علم روابط بین‌الملل بی‌طرف را زیر سؤال می‌برد (عسگرخانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹۹). بنابراین، امروزه برای مسائل جهانی نمی‌توان پاسخ‌های ساده و فراگیر [در قالب یک نظریه] ارائه داد و باید از جزمیات سنتی در گذشت. رشته روابط بین‌الملل تا کنون بر اثر نگرش مدرن، با رویکردی عینیت‌گرا، ذات‌گرا به شناخت و واقعیت می‌نگرد و همه چیز را به پدیده‌های دوگانه‌ای مانند عین، واقعیت، ارزش، هست، داخلی، دیگری، بین‌المللی، واقعگرا، ساده کرده است (بزرگی، ۱۳۷۷: ۱۴۵). اگر از منظر پسا ساختارگرایی به دغدغه این پژوهش توجه نماییم، انعکاس رابطه قدرت و دانش در رابطه با تسلط نظریه‌های غربی بر دیسپلین روابط بین‌الملل اثبات‌شدنی است.

برای نمونه، باری بوزان در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا نظریه‌ای غیر غربی در روابط بین‌الملل وجود ندارد؟»، معتقد است دو دلیل اصلی برای سیطره نظریه‌های غربی بر این دیسپلین را می‌توان ذکر نمود: اولاً، نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، در فلسفه و نظریه‌های سیاسی غرب ریشه دارند؛ ثانیاً، تاریخ جهان، اروپا محور است. به عبارتی، اروپا مرکز ثقل تاریخ جهان [معاصر] است. بنابراین، بر کسی پوشیده نیست که نظریه‌های غربی در روابط بین‌الملل تسلط کامل دارند (Buzan, 2009: 6). استانی هافمن نیز روابط بین‌الملل را اساساً یکی از علوم اجتماعی می‌داند که در ایالات متحده آمریکا متولد شده و در آنجا رشد نموده است. دانشوران روابط بین‌الملل دو دلیل اساسی برای نارضایتی از این وضعیت می‌توانند داشته باشند: اول وضعیت قدرت در دنیا (امریکا به عنوان یکی از قدرت‌های

اصلی) و دوم شرایط دیسپیلین روابط بین‌الملل (سیطره امریکا بر روابط بین‌الملل). تا زمانی که این دو دلیل با یکدیگر همراهی کنند نارضایتی ادامه خواهد داشت (Hoffmann, 1977: 59). از همین رو، غیر غربی‌ها از جمله کین معتقدند که همین سلطه غرب بر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل باعث شده تا برای دانشوران روابط بین‌الملل در چین دغدغه نظریه‌پردازی، مسئله اصلی نباشد. این مشکلی است که چین به مدت ۱۵۰ سال با آن دست به‌گریبان است. از سال ۱۹۷۹ چین به صحنه نظام بین‌الملل بازگشت و دانشوران این کشور در این فکر هستند که چگونه در فضای جهانی شدن نظریه‌های خود را به جهانیان عرضه نمایند؟ (Qin, 2009: 46). همچنین، اینوگوشی یادآور می‌شود، نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل در ژاپن وجود دارد. وی نظریه «الگوی پرواز غازها»^۱ را در حوزه نظریه‌های پوزیتیویستی ژاپنی، مثالی برای این مدعا ذکر می‌نماید. اما وی معتقد است: اگرچه ژاپن در گذشته تلاشی نافرجام برای هژمونی در سطح منطقه در طی جنگ جهانی دوم داشته است، اکنون به دومین اقتصاد بزرگ دنیا بدل گشته است. به هر حال قدرت‌های بزرگ اغلب در روابط بین‌الملل نظریه‌پردازی می‌کنند، اما این کشور در گذشته رفتار هژمونی امریکا شده و اکنون نیز در نظام جهانی‌ای که ایالات متحده تعریف نموده، حل شده است (Inoguchi, 2009: 51). اسمیت نیز به نمایندگی از کشورهای آفریقایی خاطر نشان می‌کند که در دهه اخیر مطالعات زیادی درباره تئوری در خارج از دنیای غرب صورت گرفته که در بیشتر آنها سعی شده به انکار موقعیت نظریه‌پردازی در کشورهای در حال توسعه جهان و به خصوص کشورهای قاره آفریقا شود (Smith, 2008: 1). در ارتباط با دنیای اسلام نیز تاجبخش می‌پرسد: آیا اسلام می‌تواند خارج از دنیای غرب صاحب نظریه در روابط بین‌الملل باشد؟ از نظر او جواب منفی است؛ چرا که اسلام به عنوان یک دین، دیدگاه‌های خود را در ارتباط با چگونگی رابطه مسلمانان

با غیر مسلمانان عرضه نموده است و اینکه این روابط باید چگونه باشند
(Tadjbakhsh, 2009: 174-177).

۲-۲. ذات نامتعیین قدرت؛ چیرگی نظریه‌های غیر علمی در روابط بین‌الملل (تفسیر رادیکال):
از نظر برنسکوتور هسته نگهدارنده جهان، قدرت است و رئالیسم تنها مکتبی است که در
ساخت و پرداخت قدرت، در بین سایر مکاتب دست برتر را داشته است. اما مهمترین
انتقادات مطروحه نسبت به رئالیسم این است که انواع قدرت چیستند؟ و دیگر مفاهیم
کلیدی در روابط بین‌الملل نظیر امنیت و حاکمیت چه نسبتی با قدرت دارند؟ با در
نظرداشت این دو پرسش اساسی نگارنده سه نسل متفاوت از قدرت را مدنظر قرار می‌دهد.
نسل اول قدرت، در قالب مکتب شیکاگو ارائه گردید. قدرت از دید اعضای مکتب
همچون دال، کاپلان و لاسول رابطه‌ای اجتماعی است که یک طرف این رابطه به طور
نیتمند بر طرف دیگر درون یک الگوی ارزشی مشترک، تأثیر می‌گذارد. کاپلان و لاسول
مرزهای بین قدرت و نفوذ را مشخص ساختند؛ عامل زور که در قدرت مطرح است در
نفوذ موضوعیت ندارد و به اعتقاد آنها قدرت زیرمجموعه نفوذ است. در این نسل از
قدرت، سنجش و اندازه‌گیری قدرت در پروسه تصمیم‌سازی و برنده شدن در منازعه بسیار
مهم ارزیابی می‌شود. این نسل عموماً بواسطه رجوع به افکار رئالیست‌ها تدوین گشته
است. نسل دوم قدرت را لیبرال‌ها ارائه کردند. دانشورانی همچون کوهن و نای با مطروح
نمودن مباحثی نظیر «وابستگی متقابل» و متعاقباً تحدید حاکمیت دول، منابع نفوذ متفاوتی
را نسبت به طراحان نسل اول، معرفی نمودند. از اینرو هویدا گردید که تصمیمات همیشه
توسط دولت‌ها اخذ نمی‌گردند و خود دولت‌ها نیز در اثر پیچیدگی فرآیندهای قدرت در
سیاست بین‌الملل و ورود بازیگران غیر دولتی تحت سلطه رژیم‌های بین‌المللی هستند. در
نتیجه به نقل از کراسنر توانایی ساخت و تغییر این رژیم‌ها بدیلی به منظور شناخت دیگر

منابع قدرت همچون قدرت نرم شدند (Berenskoetter, 2007: 1-10). نسل سوم برای قدرت عامل خاصی مشخص نمی‌نماید و قدرت را در افزایش توان نظامی، بردن و یا توانایی چیره شدن نمی‌بیند. بلکه قدرت را فرآیندی تعریف می‌کند که در تاروپود روابط اجتماعی عنصر رضایت را بازتولید می‌نماید. بنابراین، هنر قدرت جلوگیری از به فعل در آمدن درگیری و نابهنجاری از طریق بهنجاری‌هایی است که توانایی شکل دادن به منافع دیگران، بدون آگاهی خود آنها را دارد. در نسل سوم، بنا به نقد منتقدان مرزهای قدرتمندان و کسانی که از قدرت بی‌بهره‌اند، در هم شکسته شده است و این نسل نمی‌تواند مشخص نماید که چگونه قدرتمند منافع غیر قدرتمند را شکل می‌دهد. به طور کلی نسل سوم را می‌توان متأثر از میراث مارکسیست‌های نو و افکار پسا مدرن قلمداد نمود (Berenskoetter, 2007: 10-23).

به اعتقاد بارنت و دوال در مقاله‌ای به نام «قدرت در سیاست بین‌الملل» در نوع مستقیم روابط خاص قدرت، عموماً بین سوژه و ابژه، رابطه فوری، محسوس و سازنده برقرار است. اما در نوع غیر مستقیم، رابطه بین سوژه و ابژه با واسطه، با فاصله زمانی و اجتماعی است. پس اولین نوع قدرت، قدرت اجباری است. در قدرت اجباری، کنترل مستقیم یک بازیگر بر [اعمال] بازیگران دیگر به صورت کنش متقابل است. دومین نوع قدرت، قدرت نهادی است. در قدرت نهادی، کنترل بازیگران اجتماعی در یک کنش متقابل به شکل غیر مستقیم است. سومین نوع، قدرت ساختاری است که بواسطه برساخته شدن ظرفیت‌های سوژه‌های اجتماعی در روابط ساختاری مستقیم نسبت به دیگران شکل می‌گیرد. دست آخر قدرت مولد شایان (همان نسل سوم قدرت از نظر برنسکوتور) ذکر است که ویژگی‌اش برساخته شدن غیر مستقیم روابط اجتماعی سوژه‌ها در نظام معنا و نموده‌هاست (Barnett and Duvall, 2005: 69).

عواقب و پیامدهای قدرت مولد در نظریه پردازی از دست رفتن معیارهای علمی برای تطابق نظریه‌ها با واقعیت‌هاست. دوون و همکاران این بحران را اینگونه شرح می‌دهند

که نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل رو به اتمام هستند، ویژگی علمی بودن خود را در تبیین وقایع جدید روابط بین‌الملل از دست داده‌اند و نهایتاً نظریه‌های عامه‌پسند جایگزین نظریات علمی گردیده‌اند. هم‌اکنون «نظریه»، در روابط بین‌الملل رو به زوال گذاشته است و استفاده از تئوری، اغلب جهت آزمایش فرضیه است. از اینرو، بیشتر پس از مناظره سوّم و چهارم، چون مبنای مشخصی برای نظریه‌پردازی ایجاد نشد؛ شاهد تکثر و تنوع در مفاهیم، نظریات و روش‌های موجود در روابط بین‌الملل هستیم. در تمامی تعاریفی که از «تئوری» شده است، این فرض مشترک است که الگوهایی که در تبیین روابط بین‌الملل وجود دارند؛ آشکارا با رخدادهای جهان واقع، هماهنگی پیدا می‌کنند (*Dunne and Others, 2013:405-425*) در همین فضا است که مرشایمر و والت به بررسی علل کم‌اقتبالی برای تولید نظریه در روابط بین‌الملل پرداخته‌اند. آنها معتقدند تئوری سنگ بنای روابط بین‌الملل است. اما در سال‌های اخیر، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های امریکا بسیار کاهش یافته است و به جای خلق تئوری بیشتر به آزمون فرضیات ساده‌سازی شده بسنده می‌شود و از روش‌های کمی و آماری نسبت به سایر رویکردها بیشتر استفاده می‌شود. اما این به آن معنا نیست که آزمون فرضیات ساده شده با استفاده از روش‌های کمی کارآ نیستند، بلکه فرآیند مزبور در صورتی بیشترین مطلوبیت را خواهد داشت که در عرض خلق یک تئوری به کار بسته شود؛ چرا که یک نظریه متشکل از یک فرضیه صادق است که اعتبار آن بواسطه شناخت سازوکارهای علی که به نتایج مورد نظر (در راستای اهداف نظریه) جهت می‌دهند، ارزیابی می‌گردد (*Mearsheimer and Walt, 2013:427-434*).

از طرفی، بواسطه سرعت تغییرات در دنیای جدید، تعداد تئوری‌های روابط بین‌الملل نیز افزایش پیدا کرده است. متأسفانه این تئوری‌ها ارتباط بین متغیرهای تغییرات را درک نمی‌کنند و نتیجتاً، شاهد انباشت دانش به شکل بررسی و شناخت گرایش و

تمایلات عینی (وقایع در حال رخداد) به شکل یک گرایش^۱ در روابط بین‌الملل هستیم. در حال حاضر زمان و مکان فشرده شده است؛ اقتصاد جهانی شده، مرزها از بین رفته و حاکمیت دولت‌ها در اثر رشد جامعه مدنی رو به زوال گذاشته است. برای همین بیشتر پیامدهای این تغییرات که اغلب مقطعی هستند منجر به خلق گرایش‌های جدیدی در روابط بین‌الملل، (در اثر ضعف نظریه‌های کلان) گشته است (Holsti, 1998: 10-11). نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل همچنین عاجز از رخدادهای اجتماعی در حال وقوع و تأثیرات آن بر روابط بین‌الملل هستند. از سویی، بسیاری از حوزه‌ها در روابط بین‌الملل وجود دارند که نظریه‌های این دیسپلین از آنها غافل شده‌اند. انگرت و اسپنسر انتقاد می‌کنند که در نظریات روابط بین‌الملل «فرهنگ عمومی»^۲ به طور شایسته مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است. «تساویر»^۳ در روابط بین‌الملل نقش بسیار ارزنده‌ای دارند. در روابط بین‌الملل فقط تعداد اندکی از مردم نقش رسانه‌های بصری و سینما در جهان‌بینی سیاسی خودشان را انکار می‌کنند. تماشای فیلم برای دانشجویان روابط بین‌الملل نیز امتیازات عدیده‌ای دارد؛ آنها می‌توانند با مشاهده فیلم دانش خود را در روابط بین‌الملل افزایش دهند چرا که با عمل دیدن، مفاهیم انتزاعی همچون بازدارندگی، نئولیبرالیسم، تروریسم و ... را درونی می‌کنند (Engert and Spencer, 2009: 83-91). لذا هر کوششی برای وارد نمودن مطالعات فیلم‌های سینمایی در حوزه روابط بین‌الملل مستلزم به رسمیت شناختن این مطالعات توسط دانشوران رشته روابط بین‌الملل است که از این طریق به تجزیه و تحلیل جهان سیاست پردازند (Sengul, 2005: 5-7). یکی از موارد دیگر در این راستا معضلاتی فراگیر در سطح دنیا (گرسنگی، مهاجرت، تروریسم، بحران آب و هوا و ...) هستند که مفهوم امنیت انسانی نیز به عنوان یکی از نظریه‌های جدید درکی ناقصی برای

1- Trend
2- Popular Culture
3- Images

تحلیل این معضلات به علت تأثیر پذیرفتن از مناسبات قدرت، به دست می‌دهد. در ادامه نوشتار به تحلیل همین فرضیه خواهیم پرداخت.

۳- خلط سطح تحلیل از مفهوم قدرت در نظریه امنیت انسانی (سیاست‌زدایی از قدرت)

هر چند رشته روابط بین‌الملل رشته‌ای مستقل و به صلاح یک دیسپلین است؛ بسیاری از زیر شاخه‌های پژوهشی آن وام گرفته از دیگر رشته‌هاست. دو زیر شاخه اصلی، پژوهش‌های امنیتی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل است و پس از آن، دیگر شاخه‌ها مانند علوم سیاسی، حقوق و جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد. این وضعیت بینارشته‌ای، ماهیت مصرف‌کننده بودن روابط بین‌الملل از دیگر رشته‌های علوم اجتماعی را تأیید می‌کند (مشیرزاده و کافی، ۱۳۹۴: ۳۴۳-۳۴۲). اما این به آن معنا نیست که روابط بین‌الملل مصرف‌کننده قدرت در هر معنایی باشد. مادامی که دیوتی‌اک و دردریان می‌نویسند: قدرت از زمان شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل سهمی اساسی و مرکزی در مفهوم «دولت» داشته است و به آن به مثابه مقوله‌ای نگرسته می‌شود که نقش و رواجی اساسی در روابط بین‌الملل دارد (دیوتی‌اک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۰۹). از سویی، قدرت نقش مهمی در زندگی اجتماعی و گفتمان‌های سیاسی دارد و مفهوم قدرت، اساساً با سیاست یکسان است. به عبارتی دیگر، در نظر داشت یکی از کارکردهای قدرت برای یک موضوع، کارکرد مزبور را وارد حوزه عمومی (جایی که عمل برای توجیه خودش مورد بازخواست قرار می‌گیرد)، می‌کند. این قرائت از قدرت، در مقابل تفسیرهایی قرار می‌گیرد که برای قدرت کارکردی غیر مستقیم در زندگی سیاسی قائل هستند و برخی اوقات مفهوم «شانس» را جایگزین «قدرت» نموده و اصطلاحاً به فرآیند «سیاست‌زدایی» دامن می‌زنند. یکی از این تفاسیر مفهوم امنیت انسانی است. بر این اساس، در ادامه پژوهش سعی در اثبات این گزاره خواهیم داشت.

در سیر تحول مفهوم امنیت، امنیت انسانی جدیدترین مرحله قلمداد می‌شود. پردازش و تکامل مفهوم امنیت انسانی، این دیدگاه را برجسته می‌سازد که تهدید علیه انسان‌ها و موجودیت کشورها در حال تغییر و رو به افزایش است. این تغییرات مناظره و مجادله در مورد معنای امنیت و مباحثات در زمینه تعمیق و توسعه آن را دامن زده است. از زمان تشکیل پیمان وستفاليا در سال ۱۶۴۸ تا چند دهه قبل، اکثر دیدگاه‌ها، دولت را کارگزار اصلی امنیت می‌شناختند، اما در عصر پست‌مدرن این تفکر به چالش کشیده شده است. برژینسکی معتقد است: امنیت باید در هر زمان، طبق مشخصات همان عصر بررسی شود (صباغیان، ۱۳۹۲: ۹۸-۹۷). در دوره پسا مدرن، به زعم اندیشمندان امنیت انسانی، واقع‌گرایی به عنوان دیدگاه حاکم دولت‌محور امنیت، لازم و ولی ناکافی است و نباید نظریه و فهم مسلط از امنیت باشد (کر، ۱۳۸۷: ۶۰۱). در دوره جدید، بالا آمدن سطح دریاها و ذوب شدن پهنه‌های یخی، خشکسالی و جاری شدن سیل، تغییرات آب و هوایی، با آثار چشمگیر و زیان‌بخش بر محیط زیست، عناصر اساسی زندگی مردم سراسر جهان را تهدید می‌کند، به سلامت و محیط زیست آسیب می‌رساند و میزان دسترسی به آب را محدود می‌کند. تعداد روزافزون شواهد دال بر آن است که تغییرات آب و هوایی در افزایش میزان گسترش بیماری‌ها نیز نقش دارد. پیش‌بینی می‌شود تا قبل از سال ۲۰۲۰، تغییرات آب و هوایی حدود ۷۵ میلیون نفر را فقط در آفریقا در معرض کمبود بیشتر آب قرار دهد. این رویدادهای شدید اقلیمی تأثیرات ناگواری نیز در دسترسی به غذا دارد (یونیسف، ۲۰۰۷: ۴-۳). بر اساس گزارش فائو^۱ در سال ۲۰۰۸، یک میلیارد و دویست میلیون نفر از گرسنگی رنج می‌بردند. فائو تأکید دارد که جمعیت آنها در جهان پیوسته در حال افزایش است. حدود یک میلیارد نفر از این افراد گرسنه در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند که در سال ۲۰۰۹ تقریباً حدود ۱۰۰ میلیون نفر به آنها افزوده شد (Fao, 2008). همچنین،

نزدیک به ۲۴۰ میلیون نفر در کشورهای جنوب صحرای آفریقا، از مواد غذایی کافی و از یک زندگی سالم و فعال برخوردار نیستند و افزایش قیمت مواد غذایی و خشکسالی مردم بیشتری را دچار فقر و گرسنگی می‌کند (Fao, 2010) از سویی، بر اساس گزارش سالانه کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان^۱ در سال ۲۰۱۴، حدود ۶۰ میلیون مهاجر و آواره در جهان از سرزمین خود کوچ کرده‌اند (Graham, 2015). در سال ۲۰۱۵ میلادی، حدود یک میلیارد و ششصد و هشتاد و دو میلیون و هفتصد و بیست و هفت هزار نفر از مناطق مختلف دنیا به علل گوناگون^۲ مستعد^۳ مهاجرت بوده‌اند (International Organization for Migration, December 2015) یکی از مهمترین دلایل مهاجرت معضل تروریسم بوده است. گروه‌های تروریستی از طرق مختلف فضای این منطقه را بحرانی می‌سازند؛ جنگ با برخی از دولت‌های منطقه و تخریب زیرساخت‌های صنعتی و منازل مسکونی، کشتار غیر نظامیان و انجام اعمال تروریستی نظیر بمب‌گذاری در اماکن عمومی، سر بردن جمعی شهروندان، به اسارت بردن زنان و کودکان، آدم ربایی، اذیت و آزار اقلیت‌های دینی، شیعه‌ستیزی و شیعه‌هراسی، قاچاق مواد مخدر، تجزیه‌طلبی و ایجاد حکومت مستقل در برخی از کشورهای منطقه. معضل تروریسم زمانی غیر قابل کنترل می‌گردد که تروریست‌ها با بهره‌برداری از بی‌ثباتی سیاسی در برخی از کشورها مانند پاکستان، به تسلیحات اتمی دسترسی پیدا کنند. در همین راستا، روند گسترش ساخت تسلیحات اتمی در برخی از کشورهای جهان غیر قابل کنترل گردیده است. برای نمونه، پاکستان با وجود تعقیب برنامه‌های مخفیانه هسته‌ای کمتر به پنهان‌کاری در مورد اصل فعالیت‌های هسته‌ای خود می‌پردازد و تقریباً بر همه آشکار است که پاکستان پس از دستیابی به سلاح هسته‌ای (بشری، ۱۳۸۷: ۱۸)، در پی افزایش تعداد آنها نیز می‌باشد. مرکز

1- United Nations High Commissioner for Refugees

۲- جنگ، بحران، کار، بهداشت، شرایط زیست محیطی و غیره.

پساختاری گرای، قدرت و فقر نظریه پردازی در روابط بین الملل مطالعه موردی: .../۲۴۱

تحقیقات امریکا در سال ۲۰۰۳ تعداد تسلیحات اتمی پاکستان را بین ۲۴ تا ۴۸ سلاح هسته‌ای تخمین زده است (Kristensen and Robert, 2011). این در حالی است که برخی کارشناسان تخمین زده‌اند که اسلام‌آباد در سال ۲۰۱۰ مواد لازم برای ساخت حدود ۱۶۰ تا ۲۴۰ کلاهک هسته‌ای را دارا بوده است^۱ (Fondation pour la Recherche Stratégique, 2012:14). ملاحظات فوق‌کیر را به این نتیجه رساند که در آینده، مفهوم امنیت انسانی به بالندگی خود در محافل و مراکز علمی و دانشگاهی و در برنامه‌های درسی و آموزشی ادامه خواهد داد. در این سطوح رابطه بین دولت، مردم و حاکمیت به صورت بحث و مجادله قوی وجود خواهد داشت [این به این معناست که مرز اصلی بین مردم و دولت (قدرت) از بین می‌رود] اگر این امر کماکان بخش و جزئی از برنامه کار دانشگاهی و دانشجویان باشد، آینده این مفهوم تضمین و تأمین شده است (کر، ۱۳۸۷: ۶۲۳).

۴- پیامدهای انعکاس تفسیر متعارف و افراطی از قدرت در نظریه امنیت انسانی

بر مبنای آنچه که تا کنون بررسی گردید، نویسنده معتقد است در تفسیر متعارف پسا ساختارگرایی از قدرت، انعکاس رابطه قدرت و دانش تأثیری مستقیم بر تیره نمودن عوامل اصلی تهدیدات «امنیت انسانی» در روند نظریه‌پردازی این نظریه دارد. همچنین، مشخص نمودن اصل و اساس نظری مشخص برای قدرت و کارگزاران قدرت در نظریه امنیت انسانی بر غیر علمی بودن نظریه امنیت انسانی تأثیری بسزا گذاشته است. به همین

۱- حتی این کشور مبادرت به انتقال فناوری هسته‌ای نیز می‌نماید. بسیاری از تحلیلگران معتقدند که اسلام‌آباد از این ظرفیت برخوردار است که به ریاض در بسیاری از زمینه‌ها از جمله آماده‌سازی فناوری چرخه سوخت و مواد هسته‌ای کمک نماید تا از این طریق عربستان سطح تسلیحات خود را ارتقاء بخشد (Kahl, Dalton and Irvine, 2013:23). تا جایی که برخی از کارشناسان، تهدیدات حاصل از استقرار کلاهک هسته‌ای در عربستان توسط پاکستان را حتی ناگوارتر از تهدیدات بحران موشکی کوبا در دوره جنگ سرد ارزیابی می‌کنند (Fondation pour la Recherche Stratégique, 2012:19-20).

مناسبت در قسمت پایانی تحقیق، سعی خواهیم نمود تا مباحث مربوطه را بر پایه شناسایی تهدیداتی که مقوله امنیت انسانی را با خطر روبرو می‌سازند، اثبات نماییم.

۱-۴. **تبرئه عوامل اصلی تهدیدکنندگان امنیت بشری در «امنیت انسانی»:** در نظریه امنیت انسانی تهدیدات به دو دسته مستقیم و غیر مستقیم تقسیم می‌شوند. تهدیداتی از قبیل جنگ و قتل عام، قوانین و رویه‌های تبعیض آمیز علیه زنان، نفی و منع انتخابات و تقلب در آن و تنش‌ها و بحران‌های بین‌المللی دوجانبه یا چندجانبه، مستقیم‌اند و تهدیداتی چون عقب‌ماندگی، انتقال و جابجایی جمعیت، تخریب محیط زیست و بیماری، غیر مستقیم‌اند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۲۲-۸۲۴). حال اگر دانشجویان روابط بین‌الملل بپرسند که منشأ تهدیدات امنیت انسانی چیست؟ هورل به آنها پاسخ داده است که بسیاری از ریشه‌های این تهدیدات داخلی است و متأثر از توسعه‌نیافتگی و روندهای متغیر و غالباً مناقشه‌آمیز فرآیند دولت‌سازی کشورهای در حال توسعه است که منجر به خشونت اجتماعی، منازعات قومی، جنگ‌های داخلی، فقر و بدبختی، جمعیت زیاد، کمبود منابع و تخریب محیط زیست می‌شود (صباغیان، ۱۳۹۲: ۹۳). او هانل راهبرد مناسب برای حل این مشکل جامعه بین‌المللی را افزایش تقویت توان نظامی جامعه جهانی در برخورد با مشکل دولت‌های شکننده جهت جلوگیری از بحران امنیت انسانی در این کشورها می‌داند. او خواستار تهیه فهرستی از توانمندیهایی کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی برای فراهم آوردن مقدمات و هماهنگی‌های لازم است تا بدون افزایش بودجه نظامی کشورها، این نیروها وارد عمل شده و از بروز فاجعه انسانی جلوگیری نمایند (یزدان‌فام، ۱۳۸۸: ۳۱).

نویسنده معتقد است نظریه امنیت انسانی، در ریشه‌یابی تهدیدات امنیت انسانی تا حد زیادی متأثر از رابطه قدرت- دانش بوده است. توضیح آنکه در بسیاری از نابهنجاری‌های امنیتی بشر، از سهم کشورهای صنعتی، نظام سرمایه‌داری، سازمان‌های

بین‌المللی فعال در این نظم جهانی و قدرت‌های بزرگ غفلت شده است.^۱ در مقابل، نوع تهدیدات مزبور در این نظریه، توجهات را به سوی کشورهای در حال توسعه، به عنوان عامل اصلی تهدیدزایی جلب می‌کند. در همین راستا، آمارها نشان می‌دهد که کشورهای صنعتی از جمله امریکا در انتشار گازهای گلخانه‌ای بیشترین سهم را در دنیا دارند، اما متأسفانه هیچ کدام از آنها [عملاً] پروتکل‌های مربوط به تغییر اقلیم و انتشار گازهای گلخانه‌ای را امضاء نکرده‌اند (تقوی، ۱۳۹۳: ۶). به شکلی دقیق‌تر پورا احمدی و محمودی لرد با ارزیابی پنج اجلاس مهم استکهلم، ریو، کیوتو، ژوهانسبورگ و کپنهاگ، نشان داده‌اند که سازمان‌های بین‌المللی بیش از آنکه دغدغه زیست‌محیطی داشته باشند، تداوم روابط سرمایه‌داری بوده و در روابط اقتصادی شمال و جنوب، منافع کشورهای جنوب را در پایین‌ترین سطح اولویت خود قرار داده‌اند. نمود بارز این امر در اجلاس ژوهانسبورگ متبلور شده است. در این اجلاس کشورهای صنعتی به رهبری ایالات متحده ارتباطی میان موضوع محیط زیست و سیاست برقرار نموده و با طرح ایده «حاکمیت مطلوب»، شرط ارائه کمک‌های مالی و فنی زیست‌محیطی از سوی کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه را وجود شاخص‌های «حکومت مطلوب» در آن کشورها قرار دادند (پورا احمدی میدی و محمودی لرد، ۱۳۹۰: ۱۴۴-۱۲۹). همچنین، بررسی‌ها نشان می‌دهند غذای کافی برای تمامی مردم دنیا وجود دارد، اما بواسطه هماهنگی استراتژی سازمان‌هایی چون تجارت جهانی با شرکت‌های چند ملیتی غذایی، حاکمیت مطلق این شرکت‌ها بر زنجیره غذایی جهان را باعث می‌شود. در همین راستا، افزایش قیمت مواد غذایی در جهان به دلیل نبود نهادهای نظارتی بین‌المللی و عدم عرضه برخی مواد غذایی به

۱- فیروزآبادی در این ارتباط می‌نویسد: یکی از انتقادات مطروحه به نظریه امنیت انسانی، نامشخص بودن کارگزاران و کارگزاری‌های ملی و بین‌المللی و دولتی و غیر دولتی متصدی تأمین امنیت انسانی، در اثر ابهام در تعریف آستانه تهدیدات (آن) می‌باشد (فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۷).

بازار جهانی به دلیل استفاده آنها به جای سوخت‌های فسیلی از سوی کشورهای توسعه یافته، و سایر سیاست‌های نئولیبرالی، موجب تأثیر مستقیم بر ناتوانی اقشار ضعیف برای تهیه مواد غذایی لازم در تمامی کشورهای جهان، از آمریکا و انگلستان گرفته تا بورکینافاسو و فلیپین می‌شود (غفوری و داوند، ۱۳۹۳: ۲۷۳-۲۸۹). در توصیف کمک آمریکا به شورشیان سوریه سی.ان.ان می‌نویسند: در واقع، دولت *اوباما* با برخی از رهبران پیشتاز مخالف سوریه ارتباط نزدیک دارد. شگفت‌آور است که اختصاص منابع مالی به شورشیان در سوریه آشکارا و بی‌پرده صورت می‌گیرد. تابستان سال ۲۰۱۳، کنگره منابعی را برای کمک به شورشیان سوریه تصویب نمود. همچنین دولت *اوباما* (۲۶ ژوئن ۲۰۱۴) از کنگره آمریکا خواست که کمک‌های مالی به حجم ۵۰۰ میلیون دلار را به منظور تجهیز و آموزش مخالفان بشار اسد تصویب کند. کیتلین هایدن^۱، سخنگوی شورای امنیت ملی آمریکا در توضیح این درخواست گفت که هدف از این کمک‌ها، تثبیت مناطقی است که در تصرف مخالفان است (Botelho and Brittain, 2014). اگرچه عفو بین‌الملل به تعداد کشته شده‌های سوری توسط مخالفان اشاره نمی‌کند اما می‌نویسد: گروههای مسلح در سوریه در مناطق تحت تصرف خود جنایاتی از قبیل قتل، آدم‌ربایی، بازداشت خودسرانه، شکنجه و بدرفتاری با دیگر اقلیت‌های مذهبی را مرتکب می‌شوند (Amnesty Internationa, 2014). این شرایط سبب شده تا تعداد کثیری از مردم مناطق تحت اشغال تروئیست‌ها، آواره گردند. گفتنی است که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که در حقیقت ضامن اجرای معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای محسوب می‌شود، به همه کشورها به به طور یکسان برخورد نکرده و تبعیض‌های زیادی میان کشورهای دارای سلاح هسته‌ای و فاقد آن، قائل شده است. در این خصوص، نه تنها آژانس موفق به تشویق پاکستان در پیوستن به ان.پی.تی، نشده است؛ بلکه حتی این نگرانی نیز وجود دارد که در سایه کم‌کاری آژانس، پاکستان به

عنوان اولین کشور مسلمان دارای بمب اتم، منبعی برای توزیع تسلیحات هسته‌ای به کشورهای عرب منطقه خلیج فارس باشد (Marie and Shinichi, 2003: 82). این در حالی است که پاکستان در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۲، ۱۹۸۷-۱۹۸۶، ۲۰۱۱-۲۰۱۰، برای سه بار به عنوان رئیس شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی انتخاب شده است (jaz, 2010: 1).

۲-۴. فقدان معیارهای علمی در نظریه امنیت انسانی: کر می‌نویسد اگرچه کشورهای در حال توسعه عوامل اصلی ایجاد ناامنی انسانی‌اند، اما انسان‌ها در جهان وابسته متقابل زندگی می‌کنند که میلیاردها نفر از آنها سهامدار امنیت انسانی‌اند (کر، ۱۳۸۷: ۶۲۴). به عبارتی دیگر، هر کدام از انسانها از این قدرت برخوردار هستند که در ایجاد ناامنی انسانی دخیل باشند^۱. اولین پیامد این مسئله در تعریف امنیت انسانی نمود پیدا می‌کند. قاسمی در این ارتباط خاطر نشان می‌کند که تعریف واحدی از امنیت انسانی وجود ندارد، با این وجود می‌توان نقاط مشترکی از تعاریف امنیت انسانی را مطرح نمود. در تعریف مضیق، بیشتر بر تهدیدات سنتی امنیت همچون مین‌های زمینی، خشونت و منازعات و نظایر آنها تمرکز می‌شود. در صورتی که در تعریف موسع، فهرست بلندبالایی از تهدیدات سنتی و توسعه محور همچون فقر و محیط زیست مورد تأکید قرار می‌گیرد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۱۸). رامش تاکور، نایب رئیس بخش صلح و امنیت دانشگاه سازمان ملل، امنیت انسانی را به کیفیت زندگی مردم یک جامعه یا یک کشور وابسته می‌داند. لوئیز فرشت معاون وقت دبیر کل سازمان ملل، امنیت انسانی را غذای کافی، مسکن، بهداشت، تحصیل، حمایت در برابر خشونت و برخورداری از دولتی می‌داند که شهروندان خود را سرکوب نکند و با رضایت آنها بر آنها حکومت کند. در

۱- از آنجایی که مشخص نمی‌گردد چه کسی بیشترین قدرت را در تهدید امنیت انسانی برخوردار است، با توجه به چارچوب اصلی تحقیق، مناسب است این گزاره را با دیدگاه لوکس درباره نوع سوم قدرت (تفسیر افراطی) که اعتقاد داشت در این نوع از قدرت، یک ستیز پنهان بین منافع کسانی که قدرت را اعمال می‌کنند و منافع بالفعل کسانی که کنار زده شده‌اند وجود دارد (لوکس، ۱۳۷۵: ۳۳-۳۴)، بیشتر مورد تأمل قرار دهیم.

حالیکه هانس ون گینکل رئیس دانشگاه سازمان ملل، به همراه/دوارد نیومن این مفهوم را با عنوان امنیت در برابر ترس، منازعه، فقر، محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی و گرسنگی تعریف می‌کنند (مجیدی و دهشیری، ۱۳۸۷: ۴۴۰-۴۵۰).

همین تعاریف زمینه‌ای را فراهم نموده‌اند که شاهد نوعی غلبه بخش‌های غیر علمی امنیت انسانی بر قسمت‌های تحلیلی و تبیینی آن باشیم. به طور مشخص، از دیدگاه تحلیلی، این مفهوم با مردود شمردن قوانین و واقعیت‌های سنتی روابط بین‌الملل و حرکت به سوی تعریفی روکاستگرا^۱ از امنیت بین‌الملل رشته‌های آکادمیک موجود را به چالش می‌کشد (تاجبخش، ۱۳۸۷: ۵۲). امنیت انسانی کانون توجه خود را از دولت به اشخاص و افراد فارغ از جنسیت، نژاد، دین قومیت، شهروندی و سایر خصوصیات منتقل می‌کند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۲۰). به عبارتی دقیق‌تر، معنای تلویحی اخلاقی و سیاسی برنامه امنیت انسانی، نقش سنتی حاکمیت حکومت در مقام تأمین‌کننده امنیت و استقلال کشور را به افراد محول نموده است (تاجبخش، ۱۳۸۷: ۵۲). از همین روست که فیروزآبادی می‌نویسد: تغییر هدف امنیت از دولت به فرد باعث گسترده شدن بی‌اندازه این مفهوم، بدون افزایش ارزش تحلیلی آن می‌شود. چون هرچه دامنه خطراتی که تحت عنوان تهدیدات امنیتی قرار می‌گیرند گسترش یابد، مطالعه ارتباط منطقی بین آنها مشکل‌تر خواهد شد. به طوری که؛ منتقدین امنیت انسانی بر این باورند که این مفهوم نارسائی‌ها، کاستی‌ها و به تبع ایرادات و اشکالات نظری مختلف و متعددی دارد که آن را فاقد تحلیل علمی و عملی می‌سازد. این ابهام و اغتشاش مفهومی، پیامدهای نظری دیگری را باعث می‌شود که متضمن جهت‌گیری‌های عملی و سیاست‌گذارانه خاصی است. نخست، نسبی شدن امنیت انسانی و سپس عدم امکان اندازه‌گیری و ارزیابی آن به صورت جهانشمول؛ دوم، عدم امکان اولویت‌بندی سیاسی تهدیدات در اثر امنیتی شدن همه مسائل و خطرات؛ سوم،

پس‌اساختاری گرای، قدرت و فقر نظریه پردازی در روابط بین‌الملل مطالعه موردی: .../ ۲۴۷

امنیتی و نظامی شدن مسائل و موضوعات رفاه اجتماعی؛ چهارم، نظامی شدن کمک‌های انسان دوستانه و مداخلات بشر دوستانه؛ پنجم، ایجاد فرصت برای قدرت‌های بزرگ و کشورهای توسعه یافته لیبرال جهت تحمیل ارزش‌ها و قضاوت‌های خود بر کشورها و ملت‌های ضعیف‌تر در حال توسعه؛ ششم، امنیتی شدن کشورهای در حال توسعه جنوب در اثر برساختن گفتمان تهدید انسانی ناشی از توسعه نیافتگی؛ هفتم، نهادینه شدن نظم لیبرالی موجود و تثبیت موقعیت برتر کشورهای قدرتمند لیبرال در نظام بین‌الملل (فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۷).

۵- نتیجه

وقوع تقریباً هر روزه تحولات غیر مترقبه و بلا تکلیفی‌های بسیاری که در همه مناطق جهان- اگر نه در همه کشورها- به چشم می‌خورد، چنان فراگیر و شایع است که می‌توان اذعان نمود دگرگونی‌های بزرگی در نظام جهانی رخ داده است (روزنا، ۱۳۸۲: ۵۷). سرعت و عمق این تحولات چنان نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل را به چالش طلبیده که برخی از دانشوران این دیسپلین، به صراحت از ناتوانی نظریه‌های غربی در ارتباط با تجزیه و تحلیل رخدادهای عصر حاضر، سخن می‌گویند. در این بین، یکی از مفاهیمی که سعی در فهم نابسامانی‌های سیاست جهان دارد، نظریه یا به عبارتی دقیق‌تر مفهوم امنیت انسانی است. امنیت انسانی، در مقابل نظریه‌ها و دیدگاه‌های کلان دولت محور، مرجع امنیت را مردم معرفی می‌کند. اما قرائت‌های مختلف از امنیت انسانی، عوامل اصلی ناامنی را دولت‌های در حال توسعه می‌دانند، در حالی که بررسی‌های انجام شده علمی نشان می‌دهد که نقش قدرت‌های بزرگ، سازمان‌های بین‌المللی و نظام سرمایه‌داری در ارتباط با میزان تهدیدات مدنظر موضوعات امنیت انسانی، به مراتب بیش از کشورهای در حال توسعه می‌باشد. این با هدف امنیت انسانی که در پی تأمین رفاه افراد و نه در پی تأمین منافع دولت‌هاست،

منافات دارد. این موضوع تا حدّ زیادی نشانگر وابستگی دانش به قدرت و بحران برای نظریه‌پردازی است. در این میان، پارادایم پسا ساختارگرایی، از این باب که رابطه قدرت و دانش را در دو تفسیر متعارف و افراطی تحلیل نموده است، مبنای نظری این تحقیق (برای بررسی تأثیر این دو تفسیر بر نظریه امنیت انسانی) قرار داده شد. از این رهگذر مشخص شد که در تفسیر متعارف از قدرت، رابطه قدرت و دانش رابطه‌ای دو طرفه و تأثیرگذار است. انعکاس این گزاره در نظریه امنیت انسانی، شناسایی کشورهای عقب‌مانده (به تعبیر نظریه‌پردازان این مفهوم) به عنوان عوامل اصلی تهدیدات، علیه امنیت بشریت می‌باشد. در تفسیر افراطی از قدرت، هیچ رابطه مشخصی بین قدرت و نظام معنا و نمودها (دانش) وجود ندارد. به عبارتی دیگر، همه انسانها کنار دولت‌ها و سایر کنشگران بین‌المللی از این قدرت برخوردار هستند که در ایجاد ناامنی انسانی شریک باشند. پیامد این تفسیر از قدرت که تک تک انسان‌ها را در تهدید امنیت انسانی سهیم می‌داند، موجب از دست رفتن معیارهای علمی برای تطابق مفهوم امنیت انسانی با واقعیت می‌شود؛ به نحوی که در تعریف امنیت انسانی مرز بین علت و معلول از میان می‌رود. اینچنین گرایش‌هایی (امنیت انسانی) که گاه از آنها به مثابه تغییر در پارادایم امنیت یاد می‌شود، نشان‌دهنده عمق فاصله بین نظریه و واقعیت در دیسپلین وابط بین‌الملل بواسطه تأثیر قدرت بر دانش است.

منابع

- بشری، اسماعیل. (۱۳۸۷). «امنیت هسته‌ای پاکستان: چالش در حال تشدید»، فصلنامه راهبرد، ش ۴۸، صص ۱۷-۳۰.
- بشریه، حسین. (۱۳۸۴). لیبرالیسم و محافظه‌کاری، از محافظه‌کاری تا هرمنوتیک و پست‌مدرنیسم، تهران: انتشارات نی.
- بزرگی، وحید. (۱۳۷۷). دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل، تهران: نشرنی.
- پوراحمدی میبدی، حسین، محمودی لرد، عبدالمحمود. (۱۳۹۰). «سازمان‌های بین‌المللی، محیط زیست و مسائل اقتصادی شمال-جنوب»، فصلنامه علوم محیطی، سال ۸، ش ۳، صص ۱۲۹-۱۴۴.
- تاجبخش، شهربانو. (۱۳۷). «امنیت انسانی: نگاهی به گذشته پیش از نگاه به آینده»، ترجمه شده در مجموعه مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دانشگاه بیرجند، صص ۴۹-۷۲.
- تقوی، فرحناز. (۱۳۹۳). «گازهای گلخانه‌ای متهم ردیف اول گرمایش زمین»، ماهنامه پرونده، سال ۱، ش ۸.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۷). «نقد پارادایم امنیت انسانی»، مجموعه چکیده مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دانشگاه بیرجند.
- دیوتیاک، ریچارد و دردریان، جیمز. (۱۳۸۰). نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران: انتشارات گام نو.
- روزنا، جیمز. (۱۳۸۲). جهان آشوب زده، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف). (۲۰۰۷). «تغییرات آب و هوایی و کودکان»، قابل بازیابی در سایت: http://www.unicef.org/iran/fa/booklet_final_small.pdf (بازیابی

شده در تاریخ: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹).

صباغیان، علی. (۱۳۹۲)، «امنیت انسانی و دفاع همه‌جانبه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۶، ش ۴، صص ۸۹-۱۱۸.

عسگرخانی، ابومحمد، جانباز، دیان و عباس‌زاده مرزبالی، محسن. (۱۳۸۸). «پسامدرنیته و واکاوی دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، ش ۳، صص ۲۹۱-۳۲۰.

غفوری، محمود و داوند، محمد. (۱۳۹۳). «سرمایه‌داری و معضل جهانی غذا»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۴، ش ۲، صص ۲۷۳-۲۸۹.

قاسمی، محمدعلی. (۱۳۸۴). «امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، ش ۴، صص ۸۱۷-۸۳۱.

۱۵. کر، پائولین. (۱۳۸۷). «امنیت انسانی»، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۱، ش ۳، صص ۶۰۱-۶۲۶.

لوکس، استیون. (۱۳۷۵). قدرت نگرشی رادیکال، ترجمه عماد افروغ، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

لوکس، استیون. (۱۳۷۰). قدرت؛ فرانسوی یا شر شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مجیدی، محمدرضا و دهشیری، محمدرضا، «رهاورد غرب آسیا برای مفهوم امنیت انسانی»، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، مجموعه مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دانشگاه بیرجند، صص ۴۴۴-۴۶۳.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۹). «تحولات جدید نظری در روابط بین‌الملل: زمینه مناسب برای نظریه‌پردازی بومی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۶، ش ۲، صص ۱۶۵-۲۰۴.

مشیرزاده، حمیرا و کافی، مجید. (۱۳۹۳). «زمینه‌های ساختاری نظریه‌پردازی ایرانی در

پساختاری گرابی، قدرت و فقر نظریه پردازی در روابط بین الملل مطالعه موردی: .../ ۲۵۱

روابط بین الملل»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، ش ۲، صص ۳۳۷-۳۵۵.

منوچهری، عباس. (۱۳۷۶). «قدرت، مدرنیسم و پست مدرنیسم»، مجله سیاسی-

اقتصادی اطلاعات، ش ۱، صص ۳۲-۳۹.

یزدانفام، محمود. (۱۳۸۸). «دولت های شکننده و امنیت انسانی»، فصلنامه مطالعات

راهبردی، سال ۱۲، ش ۴، صص ۵-۳۶.

Amnesty International, (2014), "Syria", Middle East and North Africa, <http://www.amnestyusa.org/our-work/countries/middle-east-and-north-africa/syria>

Barnett, Michael and Duvall, Raymond, (2005), "Power in International Politics", International Organization, Vol. 59, No. 1, pp, 39-57.

Berenskoetter, Felix, (2007), "Thinking about power", in Power in World Politics, Edited by Berenskoetter, Felix and Williams, M.J. published in the USA and Canada by Routledge.

Botelho, Greg and Brittain, Becky, (2014), "Obama to seek more aid for moderate rebels in Syria", CNN June 27, Updated 1058 GMT (1858 HKT), <http://edition.cnn.com/2014/06/26/politics/syria-us-opposition-funding/>

Buzan, Barry, (2009), "Why is there no non-Western international relations theory?", in Non-Western International Relations Theory, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.

Brown, Chris, (2013), "The Poverty of Grand Theory", European International Relations, DOI: 10.1177/1354066113494321.

29. Dunne Tim, Hansen Lene and Wight Colin, (2013), "The Ends of International Relations Theory", European International Relations, DOI: 10.1177/1354066113495485.

Elman, Colin and Fendius Elman, Miriam (2003), "Appraising Progress in International Relations Theory" in Progress in International Relations Theory, Belfer Center for Science and International Affairs Jhon F. Kennedy School of Government, Harvard University Cambridge, Massachusetts, 02138.

Engert, Stefan and Spencer, Alexander, (2009), "International Relations at the Movies: Teaching and Learning about International Politics through Film", Perspectives, Vol. 17, No. 1, pp, 83-104.

32. Fao, (2010), "The state of food and insecurity in the world-addressing food insecurity in protracted crises", Rom: food and organization united states.

Fao, (2008), "the state of food insecurity in the world Economic crisis -

impact and lessons learned”, <ftp://ftp.fao.org/docrep/fao/0/1j0229te00.pdf>.

34. Fondation pour la Recherche Stratégique, (2012), “Pakistan’s Nuclear Programme: A Net Assessment” *Recherches & Documents N° 04*, http://www.frstrategie.org/barreFRS/publications/rd/2012/RD_201204.pdf, 09/10/2014.

Graham, David A, (2015), “Violence Has Forced 60 Million People From Their Homes”, <http://www.theatlantic.com/international/archive/2015/06/refugees-global-peace-index/396122/>

Hoffmann, Stanley, (1977), “An American Social Science: International Relations”, *Daedalus*, Vol. 106, No. 3, *Discoveries and Interpretations: Studies in Contemporary Scholarship, Volume I*, pp. 41-60.

Holsti, K.J. (1998), “The Problem of Change in International Relations Theory”, *Institute of International Relations The University of British Columbia, Working Paper*, pp, 1-24.

Inoguchi, Takashi, (2009), “Why are there no non-Western theories of international relations? The case of Japan”, in *Non-Western International Relations Theory*, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.

Ijaz, Muhammad, (2010), “Pakistan elected to the chair of IAEA Board of Governors”, *Pakatom: Newsletter of Pakistan Atomic Energy Commission*, http://www.nti.org/media/pdfs/36_4.pdf?_=1316819692, 02/05/2014.

International Organization for Migration, (2015), “Migration Initiatives 2015: Regional Strategies”, http://publications.iom.int/system/files/pdf/migration_initiatives2015.pdf

Kahl, Colin H, Dalton, Melissa G. and Irvine, Matthew, (2013), “Atomic Kingdom If Iran Builds the Bomb, Will Saudi Arabia Be Next?”, *Center for a New American Security*, http://www.cnas.org/files/documents/publications/CNAS_AtomicKingdom_Kahl.pdf, 10/08/2014.

Kristensen, Hans M. and Robert, Norris s. (2011), “Nuclear Notebook: Pakistan’s nuclear forces, 2011”, <http://thebulletin.org/nuclear-notebook-pakistans-nuclear-forces-2011>, 08/05/2014.

Mearsheimer, Jhon J and Walt, Stephen M, “Leaving Theory Behind: Why Simplistic Hypothesis Testing is Bad for International Relations”, *European International Relations*, DOI: 10.1177/1354066113494320.

Qin, Yaqing, (2009), “Why is there no Chinese international relations theory?”, in *Non-Western International Relations Theory*, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.

Sengul, Alifuat, (2005), “Cinema and Representation in International Relations: Hollywood Cinema and the Cold War”, In *Partial fulfillment of the*

Requirements for the Degree of Master of Science the Department of for International Relations, pp, ii- 74.

Marie, Izuyama and Ogava, Shinichi(2003), "The Nuclear Policy of India and Pakistan", NIDS Security Reports, [http:// www. nids.go.jp /english/publication/kiyo/pdf/bulletin_e2002_3. pdf](http://www.nids.go.jp/english/publication/kiyo/pdf/bulletin_e2002_3.pdf), 03/12/2014.

Smith, Karen,(2008), "Has Africa got anything to Say? African Contributions to the Theoretical Development of International Relations: a Preliminary Investigation", University of Stellenbosch, South Africa, Department of Political Science, Paper Presented at the BISA Africa and IS Workshop, pp. 1-22.

Sylvester, Christine,(2013), "Experiencing the end and afterlives of International Relations/theory", *European Journal of International Relations*, DOI: 10.1177/1354066113494322.

Tadjbakhsh, Shahrbanou,(2009), "International relations theory and the Islamic worldview?", in *Non-Western International Relations Theory*, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.

Williams, Micheal C,(2013), "In the Beginning: The International Relations Enlightenment and the Ends of International Relations Theory", *European International Relations*, DOI: 10.1177/1354066113495477.